

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی-پژوهشی)، شماره هفدهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۶

زهرا راه چمنی^۱ (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)
دکتر عباس عرب^۲ (دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

بررسی کهن‌الگوی «مادرمثالی» در شعر بدر شاکر السیاب

چکیده

نقد کهن‌الگویی یکی از شاخه‌های نقد روانشناسی است که به‌خوبی می‌تواند معیار و ملاک سنجش و بررسی و تحلیل آثار ادبی باشد. یکی از کهن‌الگوهای شناخته شده، «مادرمثالی» است که از جمله کهن‌الگوهای بسیار مهم و حیاتی به شمار می‌رود؛ چراکه این کهن‌الگو نه فقط در آفرینش‌های هنری و عرصه‌های خلاق ذهنی، بلکه حتی بیشتر از آن، در شخصیت افراد نیز تأثیرات عمیقی برجای می‌گذارد؛ به طوری که هیچ‌یک از افراد بشر، از تأثیرپذیری آن برکنار نیست. این کهن‌الگو همانند دیگر کهن‌الگوها، در دو نمایه مثبت و منفی به نمود درآمده که در این مقاله نمودهای مثبت آن در شعر بدر شاکر سیاب یکی از بنیان‌گذاران شعر نوی عرب و آغازگر جنبش شعر آزاد تحلیل و بررسی می‌شود. مادر مثالی در شعر سیاب در قالب‌هایی چون مادر، مادر بزرگ، زمین، باران، درخت نمود یافته است و در تمامی این قالب‌ها اشتیاق به مادر و بازگشت به اصل دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: کهن‌الگو، مادرمثالی، بدر شاکر السیاب.

مقدمه

مهم‌ترین نظریه یونگ، روانشناس سوئیسی، درباره ماهیت ناخودآگاه بشر بود. یونگ ضمیر ناخودآگاه انسان را متشکل از دو بخش می‌دانست: بخش نخست را «ناخودآگاه فردی» و بخش دوم را که عمیق‌ترین لایه‌های روانی ذهن انسان را تشکیل می‌دهد، «ناخودآگاه جمعی» نامید. او این روان جمعی را شامل صورت‌هایی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۱۶
پست الکترونیکی:

1. zahra.rahchamani@gmail.com
2. darab@ferdowsi.um.ac.ir

مقدم و ذاتی از انتقال شهودی مفاهیم و مجموعه‌ای از تجارب بسیار کهن پیش تاریخی می‌دانست که اگرچه به‌طور مستقیم قابل تشخیص نیستند، اما تأثراتی از خود بروز می‌دهند که شناخت آن‌ها را برای ما امکان‌پذیر می‌سازند و در «کهن‌الگو»ها متبلور می‌شوند. (لیچ، ۲۰۰۱: ۹۹۹) به نظر او ذهن بشر به هنگام تولد همچون لوح سپیدی نیست، بلکه گرایش‌هایی که از دوره‌های نخستین زندگی بشر به ارث رسیده در ضمیر ناخودآگاه مشترک انسان‌ها وجود دارد. در واقع یونگ روان را به دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌کند و محتویات ناخودآگاه جمعی را «کهن‌الگو» می‌نامد. کهن‌الگوها مفاهیم کهن و دیرینه‌ای هستند که همواره بر ذهن بشر تأثیرگذار بوده‌اند و معمولاً در میان ملل و اقوام گوناگون، معانی مشترک و یکسان دارند و نقش فرهنگی مشابهی را بر عهده می‌گیرند و جلوه‌های آن‌ها در ادبیات ملل مختلف دیده می‌شود. «یونگ از کهن‌الگوهای متعددی نام می‌برد و آن‌ها را در شمار پرمعناترین تجلیات روان جمعی به شمار می‌آورد. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کهن‌الگوهای مادر مثالی، آنیما، آنیموس، خویشتن، سایه، نقاب، رستاخیز، تولد دوباره، پیر مکار، مدینه فاضله، آرمان‌شهر، کیمیا، قهرمان، پیر خرد و... اشاره کرد.» (ارشاد، ۱۳۸۲: ۳۷۱) واژه‌هایی همچون «سنخ‌های باستانی، نمونه‌های ازلی، صور ازلی و صور اساطیری» معادل‌های دیگر این واژه در زبان فارسی هستند. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۵۳)

با توجه به ضرورت رویکردهای علمی در واکاوی متون ادبی به‌ویژه کاربرد رویکرد کهن‌الگویی یونگ در تحلیل آثاری که ابعاد روان‌شناختی برجسته دارند، برآنیم تا به شیوه توصیفی-تحلیلی و استفاده از آرای یونگ، با بررسی کهن‌الگوی مثالی مادر در شعر بدر شاکر السیاب، به این پرسش پاسخ دهیم که کیفیت تجلی کهن‌الگوی مادر مثالی در اشعار بدر شاکر سیاب چگونه است؟ و عوامل زمینه‌ساز این نوع تجلی در ذهن و زبان شاعر کدامند؟

پیشینه پژوهش

بحث کهن‌الگوها در ادبیات رویکردی است که در چند سال اخیر رونق یافته و نقد کهن‌الگویی نیز از فرایندهای مدرن نقد ادبی به شمار می‌رود. از میان پژوهش‌های

صورت گرفته ادبیات عربی در این زمینه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: «بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در چکامه سرزمین ویران الیوت و اشعار سیاب بر مبنای نظریه کهن‌الگوها» اثر علی‌اکبر احمدی چناری که تجلی و کارکرد برخی از صورت‌های نمادین را در تصاویر مشترک شعر الیوت و سیاب بررسی می‌کند. «بررسی کهن‌الگوی آنیما و تولد دوباره در ذهن و زبان خلیل حاوی» اثر عباس طالب‌زاده شوشتری و کلثوم صدیقی که نمودهای مختلف آنیما را در دو مجموعه نهر الرماد و بیدار الجوع حاوی بررسی کرده‌اند. «بررسی کهن‌الگوی سایه در اشعار بلند الحیدری» اثر وفادار کشاورز و مرضیه فیروز پور که نشان می‌دهد کهن‌الگوی سایه در دو وجه مثبت و منفی در اشعار این شاعر حضور دارد که نمونه وجدان بیدار اجتماع است. قابل ذکر است که جهانگیر صفری و مهرا نمرادی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی کهن‌الگوی مادر مثالی در شعر سهراب سپهری» تأثیرات و نمودهای مختلف و گسترده این کهن‌الگو را، در شعر سپهری واکاوی کرده‌اند. ولی براساس تحقیقاتی که پژوهشگر انجام داده، کهن‌الگوی «مادر مثالی» تاکنون در ادبیات عربی، و در شعر بدر شاکر السیاب بررسی نشده است. بنابراین این جستار برآن است با الهام‌گیری از کوشش‌های مذکور، کهن‌الگوی مادر مثالی را در شعر سیاب بررسی و تحلیل نماید.

کهن‌الگوی مادر مثالی

چهره مادر به‌عنوان یک چهره اساطیری و مقدس در ناخودآگاه ذهن بشر جای دارد. کهن‌الگوی مادر مثالی را می‌توان از جمله کهن‌الگوهای بسیار مهم و حیاتی محسوب کرد. مادر مثالی، دو نمود مثبت و منفی دارد، و این، خاصیت کهن‌الگوست چراکه در اصل نماد است و همانند نماد نیز خاصیت دو قطبی دارد. «در نماد که واسطه میان روشنایی و تاریکی است، امکان وجود خیر و شر در هر دو نهفته است؛ اما سمت‌یابی و گرایش نماد به یکی از این دو سو، پیرو مقتضیات و اوضاع و احوال خودآگاهی و چگونگی بهره از آن نماد است. یونگ این کار نماد را فعالیت استعلایی نامیده است.» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۵۹)

مادر مثالی در دو قالب واقعی و طبیعت نمود دارد؛ از جمله صورت‌های انسانی که مادر واقعی در آن‌ها جلوه‌گر می‌شود، عبارت است از: «مادر واقعی، مادر بزرگ، نامادری، مادرزن، و هر زنی که خویشی و ارتباط با او برقرار است؛ مثل پرستار، دایه و جد‌ای دور. همچنین نمونه بارز صورت مادر مثالی، حوا و مریم باکره می‌باشند.» (یونگ، ۱۳۶۸: ۲۵) مادر در عالم طبیعت در مظاهر گوناگون جلوه‌گر شده است. «بسیاری از چیزهایی که احساس فداکاری، خدمتگزاری، شفقت و مهربانی را برمی‌انگیزاند، می‌توان از مظاهر مادر به شمار آورد؛ مثل دانشگاه، شهر، زمین، جنگل، دریا و ... اشیا ی گود چون دیگ، ظروف طبخ و البته زهدان و رحم و هر آنچه شبیه آن است، مادر را تداعی می‌کند. سایر مظاهر مادر به مفهوم مجازی آن در چیزهایی متجلی می‌شوند که مبین غایت آرزوهای ما برای نجات و رستگاری است؛ مانند فردوس، ملکوت خدا و اورشلیم بهشتی» (همان) از جمله مظاهر صورت مادر مثالی، زمین، آب، دریا، باران، کوه و امثال آن است یا هر چیز دیگری که حس فداکاری را برمی‌انگیزد. این‌ها همگی نموده‌های مثبت مادر مثالی است.

«اگر محتویات مثبت کهن‌الگو نتواند به‌طور خودآگاه بروز کند بلکه سرکوب شود، انرژی آن‌ها به جنبه‌های منفی کهن‌الگو منتقل می‌شود.» (اوداینیک، ۱۳۷۹: ۱۴۳) در این میان کهن‌الگوی مادر مثالی نیز از این امر مستثنا نخواهد بود. صورت مادر مثالی گاهی می‌تواند مخرب و زیان‌آور باشد. از جمله مظاهر منفی یا شر مادر مثالی «جادوگر، اژدها یا هر حیوانی که می‌بلعد و دور بدن می‌پیچد؛ مانند ماهی بزرگ یا افعی، گور، تابوت، آب ژرف، مرگ، کابوس می‌باشد» (همان: ۲۶) همچنین «سحر و جادو، ساحره، بدکاره، فساد زنانه که با شهوت و مجالس شهوترانی، ترس، خطر، ظلمت و ناخودآگاه همراه است که از جمله صور منفی مادر مثالی می‌باشد.» (گورین، ۱۳۷۰: ۱۷۷)

گذری بر زندگی شاعر

بدر شاکر السیاب به‌عنوان نامی‌ترین بنیان‌گذار شعر نو عربی و آغازگر جنبش شعر آزاد (أسوار، ۱۳۸۱: ۱۲۹) در سال ۱۹۲۶ در عراق و روستای «جیکور» که بعدها

در کنار رود «بویب» جلوه‌ای اسطوره‌ای در شعر او یافت و تبدیل به آرمان‌شهرش گردید، تولد یافت. سرتاسر زندگانی سیاب، رنج و عذاب بود. در سنین کودکی مادرش را از دست داد که این امر تأثیر بسزایی در روحیه و شعرش نهاد، به گونه‌ای که در دوران جوانی نیز با تکیه بر کهن‌الگوی عشتار - اسطوره مادر و زمین - آن را مادر خود می‌دانست که فردا روز زنده خواهد شد. وی سرانجام در سن ۳۸ سالگی در اثر بیماری لاعلاج و در واپسین روزهای سال ۱۹۶۴ میلادی دیده از جهان فرو بست.

نمودهای کهن‌الگوی مادر مثالی در شعر سیاب

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، این جستار نمودهای مثبت کهن‌الگوی مادر مثالی را مورد بررسی قرار می‌دهد که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم:

۱. مادر

بدر شاکر سیاب شش‌ساله بود که از شفقت و عطوفت و مهر مادری محروم شد. «او در آن سن هنوز معنای مرگ را نمی‌فهمید، اما اندوه سنگینی را احساس می‌کرد، به گونه‌ای که شب‌ها از خواب بیدار می‌شد و سراغ مادرش را می‌گرفت. اطرافیان برای دلداری به او می‌گفتند: چند روز دیگر مادرت باز خواهد گشت.» (بلاطه، ۲۰۰۷: ۲۳)

فِي لِيَالِي الْخَرِيفِ الطُّوَالِ

أَهْ لَوْ تَعَلَّمِينَ

كَيْفَ يَطْعَى عَلَيَّ الْأَسَى وَالْمَلَالِ

فِي ضُلُوعِي ظَلَامِ الْقُبُورِ السَّجِينِ

فِي ضُلُوعِي يَصْبِحُ الرَّدَى

بِالْتُّرَابِ الَّذِي كَانَ أُمِّي: «عَدَاً

سَوْفَ يَأْتِي» فَلَا تَقْلِقِي بِالنَّجِيبِ

عَالَمِ الْمَوْتِ حَيْثُ السُّكُونُ الرَّهِيْبُ! (السیاب، ۱۹۷۱: ۶۸/۱)

(در شب‌های طولانی پاییز، آه ای‌کاش می‌دانستی، که چگونه اندوه و دل‌تنگی بر من طغیان می‌کند، در گور وجود تاریکی لانه کرده است/ درونم پر از تاریکی است، در میان دنده‌هایم مرگ بر خاکی که مادرم در آن بود فریاد می‌زند: «فردا خواهد آمد»، پس با ناله و زاری، دنیای مرگ، این دنیای سکوت و حشتناک را پریشان مکن.)

۲. مادر بزرگ

یکی دیگر از نموده‌های کهن‌الگوی مادر مثالی مادر بزرگ است، مرگ مادر بزرگ پدری سیاب، در روحیه وی تأثیر زیادی گذاشت. چراکه پس از مرگ مادر و ازدواج پدر، تنها سرچشمه مهر و محبت مادری را از وجود او می‌گرفت. سیاب در بخشی از قصیده «رثاء جدتی» این‌گونه می‌سراید:

جَدَّتِي مَن أَبَتْ بَعْدَكَ شَكْوَايَ
طَوَائِي الْأَسَى وَ قَلَّ مُعِينِي
أَنْتِ يَا مَن فَتَحْتِ قَلْبَكَ بِالْأَمْسِ
لِحَبِّي أَوْصَدْتِ قَبْرَكَ دُونِي
فَقَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ أَذْرِفَ الدَّمْعَ
وَ يَقْضِي عَلَيَّ طَوْلُ أَنِينِي (همان: ۱۱۶/۲)

(مادر بزرگ! بعد از تو شکوه‌هایم را به که گویم، حزن و اندوه مرا درهم‌پیچیده و یار و یاورم کم شده است، تو کسی هستی که دیروزها قلبت را به عشق من گشودی، حالا چگونه قبرت را به روی من می‌بندی، پس برای من کم است که اشک بریزم و ناله‌های طولانی‌ام مرا از بین ببرد.)

۳. زمین

از آنجاکه در باورهای کهن، زمین را مانند مادر به‌عنوان «کهن‌الگویی»؛ بارور، زاینده و پرورش‌دهنده می‌دانسته‌اند و همه موجودات بر پهنه و در پناه و آغوش او پرورش می‌یافته‌اند، جنسیت او را نیز «مادینه» فرض می‌کرده‌اند و از همین خاستگاه است که عبارت‌های «مام میهن» و «سرزمین مادری» به وجود آمده و فراگیر شده است. پیشینیان ما، همان‌گونه که زمین را زن یا مادر می‌دانسته‌اند، آسمان را نیز مرد یا

پدر بشمار می‌آورده‌اند و ترکیب‌های «مادرزمین» و «پدرآسمان» از همین جا برخاسته‌اند. بی‌گمان آنان شباهت‌ها و پیوندهایی بین زن و مرد از یک سو، با زمین و آسمان و بارندگی و رویش گیاهان، از سوی دیگر احساس می‌کرده‌اند.

زمین از مهم‌ترین سمبل‌های مادر مثالی است؛ زمینی که انسان مدرن، آن را ترکیباتی از عناصر فلزی و مواد معدنی می‌پندارد، پیشینیان ما روح آن را درک می‌کردند و آن را به‌عنوان مادر جمعی بشر «گایا» به رسمیت می‌شناختند، کهن‌الگویی است که عشق مادرانه و پرورش دهنده‌گی و زاینده‌گی را در هوش ناخودآگاه جمعی شکل می‌دهد. زمین، یکی از نمادهای طبیعی است که با مفهوم مادر/زمین، مادر/هستی سابقه‌ای اسطوره‌ای در ذهن انسان دارد. در واقع زمین به سبب بارور بودن، رویش درخت، سرسبزی، جوشش چشمه، تولد که از صفات خاص مادر هستند، از نمادهای مادر به شمار می‌آید. «در اساطیر بسیاری از ملل گذشته زمین، مادر فرض شده است.» (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۴۹) مادر زمین همواره در مرکز قرار دارد. او نقطه‌ی شکل‌گیری تمامی پدیده‌هاست. هر چه که در جهان به وجود می‌آید، حاصل زایش و باروری اوست. این نوع نگاه است که به او قداست می‌دهد و انسان را به کرنش در برابر او وا می‌دارد.

«صفات مثبت منسوب به مادر مثالی عبارتند از: شوق و شفقت مادرانه، قدرت و جادویی زنانه، فرزاندگی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است، هر غریزه و انگیزه‌ی یاری دهنده، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می‌پروراند و مراقبت می‌کند، هر آنچه رشد و باروری را دربرمی‌گیرد. مادر مثالی در وجه منفی خود به هر چیز تاریک، سری و نهانی و ظلمانی مثل مفاک، گورستان، جهان مردگان و هر آنچه که می‌بلعد، اغوا می‌کند و مسموم می‌سازد، اطلاق می‌گردد و چون سرنوشت هراس‌انگیز و گریزناپذیر است.» (یونگ، ۱۳۶۸: ۲۷)

یکی از ویژگی‌های مادر که در شعر معاصر عربی به‌عنوان نماد دارای پیشینه است، درد مخاض (زادن) است. سیاب در قصیده «رسالة من مقبره» که آن را برای آزادی‌خواهان و مجاهدین الجزایری سروده است، رویای رستاخیز و ایمان به آینده‌ی

درخشان زمین را اساس کارش قرار می‌دهد و عذاب‌ها و شکنجه‌ای که ملت‌های رنج‌دیده در راه آزادی تحمل می‌کنند را درد زایمانی می‌داند که در نهایت منجر به تولدی می‌شود که سرور و بشارت را به زمین باز می‌گرداند و مایه‌ی زندگی دوباره می‌گردد. (رجایی، ۱۳۸۱: ۹۸)

هَذَا مَخَاضُ الْأَرْضِ لَا تِيَّاسِي

بُشْرَاكُ يَا أَجْدَاثُ ، حَانَ النُّشُورُ

بُشْرَاكُ... فِي وَهْرَانِ أَصْدَاءِ صُورِ (السیاب، ۱۹۷۱: ۳۹۲/۱-۳۹۳)

(این درد زایش زمین است، نوید مباحث، ای مردگان گورها! مژده باد شما را که زمان نشور و زندگی دوباره رسیده، مژده باد که در وهران آوای نفخ صور بلند است.) در قصیده «أفياء جيكور» جيكور را غرق در باروری و امید خطاب قرار می‌دهد:

نَافُورَةٌ مِنْ ظَّلَالٍ ، مِنْ أَزَاهِيرِ

وَمِنْ عَصَافِيرِ

جيكور، جيكور، يا حَفَلًا مِنَ النُّورِ

يا جَدُولًا مِنَ الْفَرَاشَاتِ نَطَارِدُهَا... (همان: ۱۸۶/۱)

(فواره‌ای از سایه‌ها، از گل‌ها، از گنجشک‌ها، جيكور جيكور، ای ازدحام روشنایی، ای جویباری از پروانه‌هایی که دنبالشان می‌کنیم.)

شاعر به ترسیم زادگاهش، روستای کوچک جيكور که نماد عراق است، می‌پردازد «و این روستا را آن‌قدر در افق گسترده‌ی خیالش می‌گسترده تا تبدیل به آرمانشهری می‌شود که باروری و سرسبزی و بهار، جای جای آن را در بر گرفته است.» (کندی، ۱۸۹: ۲۰۰۳) و در قصیده «جيكور و أشجار المدينة» جيكور را مکانی همیشه سرسبز و بارور می‌داند:

أشجارها دائمة الخضره

كأنها أعمدة من الرخام

لا عرى يعرفوها ولا صفرة

وليها لا ينام

يَطَّلَعُ مِنْ أَحْدَاقِهَا فَجِرَّةَ (السياب، ۱۹۷۱: ۶۳۳/۱)

درختانش همیشه سرسبزند، گویی ستون‌هایی مرمین هستند، نه پوششی دارند که آنها را بپوشاند و نه زردی، و شبش نمی‌خوابد تا از دیدگانش سپیده دم طلوع کند.)

همچنین در قصیده «جیکور أمی» با ایجاد ارتباط میان کهن‌الگوی مادر و زمین در بیان باروری، جیکور بارور- غرق در نمادها و جلوه‌های سرسبزی و خوشی - را مادری می‌داند که فرزندانش را در آغوش می‌کشد:

تِلْكَ أُمِّي أُجِيئُهَا كَسِيحًا

لَاثِمًا أَزْهَارُهَا وَ الْمَاءُ فِيهَا وَ التُّرَابَا

وَ نَافِضًا، بِمُقَلَّتِي أَعْشَاشَها وَ الْعَابَا

تِلْكَ أَطْيَارُ الْغَدِ وَ الزَّرْقَاءُ وَ الْغَبْرَاءُ يَعْبُرْنَ السُّطُوحَا... (همان: ۶۵۶/۱)

[آن مادرم است گرچه با پاهای ناتوان به سوی او می‌آیم، گل‌هایش را، آب جاری در آن را و خاکش را بوسه می‌زنم و با دیدگانم گیاهانش و جنگل را غباررویی می‌کنم. آن پرندگان آبی و خاکی رنگ فردا هستند که از پشت بام عبور می‌کنند...]

آب

خصیصه اساسی آب، خصیصه مادری است. «آب مظهر و نشانه زن است.» (باشلار، ۱۳۶۴: ۳۳) آب نماد روشنایی و خیر و نیکی است. آب به دلیل باروری و زایش در طبیعت از نمادهای مثبت مادر مثالی است. چشمه نیز در روانشناسی یونگ «تصویری از روح به‌عنوان منشأ زندگی درونی و انرژی روانی است.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۷۶)

جویبارها و نهرهای مختلفی از شط العرب می‌آید که جیکور- روستایی در احاطه درختان نخل را مشروب می‌سازد. یکی از این نهرها «بویب» است که نامش به کرات در شعر سیاب می‌آید. تا آنجا که به لحاظ فنی به یکی از سمبول‌های حاصلخیزی و سرسبزی تبدیل گشته است (رجایی، ۱۳۸۱: ۸۵). قصیده «النهر و البویب» که یکی از زیباترین آثار سیاب است با تصویر نهر بویب آغاز می‌شود. آب

در این قصیده همان مادر است. مقطع اول با تکرار آوای غم انگیز «بویب، بویب» شروع می‌شود و هنگام غروب تراوش آب از کوزه‌های سفالین و آوای ریزش آب و انعکاس صدای باران، در روح شاعر پژواک آوای «بویب» را جان می‌دهد:

بُویب...

بُویب...

أجراسُ بُرجِ ضَاعٍ فِي قَرَارَةِ الْبَحْرِ
الْمَاءِ فِي الْجِرَارِ، وَالْغُرُوبِ فِي الشَّجَرِ
وَتَنْضَحُ الْجِرَارُ أَجْرَاساً مِنَ الْمَطَرِ بُلُورِهَا يَذُوبُ فِي أُنِينِ
«بُویب... یا بُویب»

أُوذُ لَوْ غَرَقْتُ فِيكَ، أَلْقَطُ الْمِحَارَ

أَشْبِدُّ مِنْهُ دَارَ

يُضِيءُ فِيهَا خَضْرَةُ الْمِيَاهِ وَالشَّجَرِ

مَا تَنْضَحُ النُّجُومُ وَالْقَمَرُ،

وَ أَغْتَدِي فِيكَ مَعَ الْجَزْرِ إِلَى الْبَحْرِ

فَالْمَوْتُ عَالَمٌ غَرِيبٌ يَفْتِنُ الصَّغَارَ

وَ بَابُهُ الْخَفِيُّ كَانَ فِيكَ، يَا بُوَيَّبَ (السياب، ۱۹۷۱: ۱/ ۴۵۳-۴۵۵)

(بویب... بویب گویی آواز زنگ‌های برجی است که در اعماق دریا ناپدید شده، آب در کوزه و غروب بر شاخسار درختان، و از کوزه آوای باران می‌تراود و قطره‌های بلورینش با ناله ذوب می‌شود و تو ای بویب... دلم می‌خواهد در تو غرقه شوم و صدف‌ها را به چنگ آورم، و از آن سرایی بسازم، که سبزی آب‌ها و درخت‌ها در آن بتابد، چندان که ستارگان را و ماه را تابندگی است، دلم می‌خواهد با جزر و مد تو به سوی دریا شتابم، مرگ، جهان شگفتی است که از کودکان دل می‌رباید و دروازه نهانی آن در توست ای بویب.) (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۸۱)

بویب یادآور جیکور و خاطرات کودکانه اوست که شاعر در آرزوی بازگشت به آن است. نام و یاد بویب با ذکر و نشان جیکور پیوند خورده است و شاعر دوست

دارد با مرگ در نهر که رمز شادابی و سرزندگی است به دریا بازگردد. در حقیقت «بویب این قصیده، تصویر اشتیاق شاعر به مرگ است؛ مرگ در اعماق آب، که مظهر حیات و جاودانگی است. بویب اکنون از وجود حقیقی‌اش که نهری کوچک است خارج می‌شود تا به دنیایی تحول یابد که شاعر دوست دارد از طریق آن به مرگی دست یابد که به زندگی حقیقی منتهی می‌شود. از سویی آب نقش مادری نیز دارد و بنابراین مرگ در آب بازگشت به مادری، بازگشت به اصل نیز هست و اشتیاق به مادر/ زمین، اصل اشتیاق نهفته در ذات بشر است.» (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۰۷)

باران مظهر آفرینندگی و بالندگی و حاصلخیزی است. دعاها و ترانه‌های باران، حکایت از آن دارد که باران و آب در چشم انسان از تقدس و عظمتی خاص برخوردار بوده است. انسان ابتدائی با دیده‌ای لبریز از حیرت و سؤال به این پدیده می‌نگریست و در طلبش استغاثه می‌کرد. رسوم و دعا‌های اولیه انسان در طلب باران به تدریج به عادت‌هایی تبدیل گشت که در زمان پژمردگی زمین و خمودگی حیات اجرا می‌شد. سیاب در قصیده «أنشودة المطر» از باران این‌گونه می‌سراید:

فِي كُلِّ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطَرِ
 حَمْرَاءُ أَوْ صَفْرَاءُ مِنْ أَجْنَةِ الزَّهْرِ
 وَ كُلُّ دَمْعَةٍ مِنَ الْجِيَاعِ وَالْعُرَاةِ
 وَ كُلُّ قَطْرَةٍ تَرَاقُ مِنْ دَمِ الْعَبِيدِ
 فَهِيَ إِبْتِسَامٌ فِي إِنْتِظَارِ مَبْسَمٍ جَدِيدِ
 أَمْ حُلْمَةٌ تَوَرَّدَتْ عَلَى فَمِ الْوَلِيدِ
 فِي عَالَمِ الْغَدِ الْفَتَى، وَاهِبِ الْحَيَاةِ
 يَهْطِلُ الْمَطَرُ
 مَطَرٌ... مَطَرٌ... مَطَرٌ

سَيَعِشُّ الْعِرَاقُ بِالْمَطَرِ (السیاب، ۱۹۷۱: ۱ / ۴۷۹ - ۴۸۰)

(در هر قطره باران در هر شکوفه سرخ و زرد، در هر قطره اشک گرسنگان و برهنگان و هر قطره از خون بردگان که می‌ریزد، تبسمی در انتظار لبخندی جدید

است، که بر لب‌های کودکی نقش می‌بندد، در فردایی جوان که زندگی می‌بخشد، و باران همچنان می‌بارد، عراق را پر از علف و سبزه می‌کند)

باران در شعر سیاب، به معنی پایان تاریکی و خشکسالی و قحطی و سرآغاز روشنایی و حاصلخیزی و پرباری و تولد است. شاعر همچنان امیدوار است که آینده ای لبریز از نور و زندگی، جایگزین تاریکی و مرگ و یأس‌گرایی شود و از هر قطره خون و اشک و باران، گل تبسمی بر چهره فردا برآید که زندگی بخش باشد.

باران در شعر سیاب، گاه متفاوت‌تر از همیشه رنگ معنوی به خود می‌گیرد و با «تموز» الهه سرسبزی پیوند می‌یابد. سیاب در قصیده «مدینه بلامطر» زمانی که می‌خواهد به مرگ روحی و معنوی اعراب اشاره کند، بر مرگ تموز تأکید می‌کند (بلاطه، ۲۰۰۷: ۲۵۴) و برای شکوفا شدن و رویش دوباره تموز و رویش حیات اصیل اعراب، به باران و دگرگونی روحی اعراب، با قدرتی از جانب خداوند که بتواند اخلاق و روحيات اصیل‌شان را به آن‌ها برگرداند، می‌اندیشد، اما ابرهای پر رعد و برق بارانی ندارند.

سیاب در قصیده «إلی جمیلۃ بو حیرد» از ظلم و ستم موجود در جامعه سخن می‌گوید، از استبداد ستیزی که اشک‌ها و ناله‌ها باعث طغیان و شدت گرفتنش می‌شوند، وی از این وضع به تنگ آمده و از خداوند بهبودی اوضاع را می‌طلبد:

أَنَّ مَعَ الدَّمْعِ الَّذِي تَسْكِبِينَ

أَسْلِحَةً فِي أذْرُعِ الثَّائِرِينَ

جَاءَ زَمَانٌ كَانَ فِيهِ الْبَشَرُ

يَقْدُونَ مِنْ أَبْنَائِهِمْ لِلْحَجَرِ

«یا رَبِّ عَطَشِي نَحْنُ، هَاتِ الْمَطْرَ» (السیاب، ۱۹۷۱: ۳۸۲/۱)

(همراه اشک‌هایی که می‌ریزی، سلاح‌هایی است در بازوان انقلابیون، روزگاری بود که انسان‌ها فرزندان‌شان را فدای سنگ‌ها می‌کردند، پروردگارا ما تشنه‌ایم، بارانی بفرست.)

درخت

یونگ نماد درخت را رمزی از کهن‌الگوی مادر مثالی می‌داند. (یونگ، ۱۳۵۲: ۱۲۰) پژوهش‌های اسطوره‌شناسان و دین‌شناسان نشان می‌دهد که در بسیاری از افسانه‌های مربوط به آفرینش، تصویر یک درخت اساطیری که بر سراسر کیهان سایه می‌افکند وجود دارد. «درخت در کهن‌ترین تصورش، بنا به توصیفی که از آن در اساطیر اولیه بیان شده، کیهانی غول پیکر است که رمز و آفرینش کیهان است. نوک این درخت تمام سقف آسمان را پوشانده است؛ ریشه‌هایش در سراسر زمین دویده‌اند، شاخه‌های پهن و ستبرش در پهنه جهان گسترده‌اند؛ و قلبش جایگاه آتش آذرخش است. خورشید و ماه و ستارگان در میان شاخ و برگ‌های این درخت همچون میوه‌های تابناک می‌درخشند.» (دوبوکور؛ ۱۳۷۳: ۹) درخت انگور و انار در بین النهرین رمز باروری هستند که میوه‌هایشان آبستن صدها دانه است. (همان: ۱۳)

تشبیه انسان به گیاه نیز یکی از بازپروری‌های این کهن‌الگوست که به انسان نقشی گیاه‌واره می‌دهد یا برعکس گیاه را شخصیتی انسان‌وار می‌بخشد و به همسان‌سازی محیط و شرایط این دو می‌پردازد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

(مولانا، ۱۳۷۷: ۱، د، ۱، ب ۱-۲)

نی بنا به تفاسیر مختلف که از آن به دست داده‌اند (زمانی، ۱۳۷۹: ۵۱-۵۳) سمبولی از وجود خود شاعر یا به‌طور کلی انسان نوعی است که از نیستان (جایگاه اصلی = مادر مثالی) به دور افتاده است و از این جدایی نالان است و طالب وصال.

در قصیده «مسیح بعد الصلب» جیکور غرق در نمادهای باروریست؛ نمادهایی چون پرتو خورشید، آب، خاک، درختان پرتقال و توت، گل و گیاه، خوشه گندم، باران، گرمای جان بخش، زمین و آینده. شاعر با تکیه بر ناخودآگاه جمعی به کاربرد کهن‌الگوهای باروری (زمین، خورشید و آب) روی آورده است.

حینما یزهرُ التوتُ و البرتقال

حِينَ تَخْضَرُ عُشْبًا يُغْنِي شَدَاهَا
وَالشَّمْسُ الَّتِي أَرْضَعْتَهَا سَنَاها...

حِينَ يَخْضَرُ حَتَّى دَجَاهَا

يَلْمَسُ الدَّفءَ قَلْبِي، فَيَجْرِي دَمِي فِي ثَرَاهَا

قَلْبِي الشَّمْسُ إِذَا تَنْبِضُ الشَّمْسُ نورا

قَلْبِي الأَرْضُ، تَنْبِضُ قَمَحًا، وَ زَهْرًا، وَ ماءً نَمِيرًا (السياب، ۱۹۷۱: ۴۵۸/۱)

(آنگاه که درختان توت و پرتقال بشکفند، آنگاه که زمین جیکور سبز شود، شمیم خوش عطر جیکور پراکنده می‌گردد و آفتابی که از پرتو خویش بدان می‌نوشاند، برمی‌آید. آنگاه که حتی تاریکی‌اش نیز سبز می‌شود، گرما قلبم را لمس می‌کند، و خون من در خاک جیکور جریان می‌یابد، قلب من آفتاب است، آنگاه که آفتاب به نور تبدیل گیرد، قلب من زمین است و تپش آن خوشه گندم و شکوفه و آب گواراست.)

شاعر با کاربرد نمادهای باززایی بعنوان مشبه به قلب/جان قربانی شده‌ی شاعر، و با توجه وی به کهن‌الگوهای حاصلخیزی و نوزایی این پیام را می‌رساند که اگرچه مسیح/سیاب بر صلیب شده، لیکن رستاخیز و رهایی حتمی است. این اندیشه بسان گندم، رشدی روز افزون و حیات بخش دارد و قلب/جان فدایی همچون گندمی در خاک است که ظاهراً می‌میرد لکن او بالقوه زنده است و در پایان با بدل گشتن به خوشه‌های بسیار و سپس خمیر و نان سیر کننده و زندگی بخش گرسنگان، زندگی بالفعل می‌یابد و تا آن حد در خوش‌بینی به باززایی ملت و وطنش ایمان دارد که حتی تاریکی‌های آرمان‌شهرش جیکور را غرق در جلوه‌ها و نمادهای باروری (پرتو خورشید، آب، درختان پرتقال و توت، گل و خوشه‌های گندم) می‌بیند.

سیاب در قصیده «مرحی غیلان» با آمیزش عنصر عشق و انقلاب، به لباس تموزی درمی‌آید و تحقق هر گونه تولد و نوزایی و انقلاب (آمدن بهار، غنچه دادن گل، به ثمر نشستن درختان) در جهت بیداری جیکور (ملت عراق) را منوط به فنا شدن در راه عشق می‌داند:

فَكَأَنَّ أوديةَ العِراقِ
 فَتَحَتْ نَوَافِذَ مِنْ رِوَاكٍ عَلَى سُهَادِي: كُلُّ وادٍ
 وَهَبْتَهُ عُشْتَارُ الْأَزْهَرِ وَ الثَّمَارِ...
 جیکور مِنْ شَفْتِيكَ تَوَلَّدَ، مِنْ دِمَائِكَ، فِي دِمَائِي
 فَتُحِيلُ أَعْمِدَةَ المَدِينَةِ
 أشجار توتِ فِي الرِّبيعِ وَ مِنْ شَوَارِعِهَا الحَزِينَةُ
 تَتَفَجَّرُ الْأَنْهَارُ أَسْمَعُ مِنْ شَوَارِعِهَا الحَزِينَةُ
 وَرَقَ البَراعمِ وَ هُوَ يَكْبُرُ أَوْ يَمصُّ نَدَى الصَّبَاحِ
 وَ النِّسْغُ فِي الشَّجَرَاتِ يَهْمِسُ، وَ السَّنَابِلُ فِي الرِّيحِ
 تَعْدُ الحَيَّ بِطَعَامِهِنَّ، كَأَنَّ أوردَةَ السَّمَاءِ
 تَنْفَسُ الدَّمَّ فِي عُروْقِي وَ الكَوَاكِبُ فِي دِمَائِي... (همان: ۳۲۶/۱)

(گویبی دشت‌های عراق پنجره‌هایی از اندیشه تو را بر بی‌خوابی‌ام گشوده است؛
 عشتار هر دشتی را گل‌ها و میوه‌هایی بخشیده است... جیکور از لبانت زاده می‌شود،
 از خونت، در خونم؛ پس پایه‌های شهر تبدیل به درختان توت در بهار می‌شود و از
 خیابان‌های غم‌زده‌اش جوی‌هایی می‌جوشد، از خیابان‌های غم‌زده‌اش برگ غنچه‌ها را
 می‌شنوم که بزرگ می‌شوند و یا شب‌ها صبحگاهی می‌نوشند و رگ‌ها در درختان
 زمزمه می‌کنند و خوشه‌های گندم در باد با طعامشان زنده را آماده می‌سازند، گویی
 رگ‌های آسمان خون را در رگ‌هایم می‌دمد و ستارگان را در خون‌هایم).

نتیجه

مادرمثالی به علت سرشت کهن‌الگویی خود، دارای ویژگی نمادهای دوسویه
 (مثبت و منفی) است. این کهن‌الگو در جنبه مثبت خود نمودار تمامی عواطف و
 گرایش‌های مادرانه مانند باروری، زاینده‌گی، پرورش‌دهندگی و سبزی و حاصلخیزی
 است.

بی تردید این کهن‌الگو یکی از بن‌مایه‌های اصلی تفکر شعری سیاب است که
 انعکاسی گسترده در شعر او دارد. چه بسا وی به دلیل از دست دادن مادر در سنین

کودکی و بعد از آن فقدان مادر بزرگ، رویدادهای سیاسی تلخ عرب، همواره این کهن الگو در ذهن و خاطرش زنده بود و در قالب نمادها و مظاهر خاصی با صفات ویژه ای ظهور پیدا کرده است.

در شعر سیاب مادر مثالی در قالب واقعی در دو نمود «مادر» و «مادر بزرگ» جلوه کرده است. او که در سنین کودکی از مهر و عطوفت مادری محروم شده بود همواره سراغ مادر خود را می‌گرفت و پس از آن تنها سرچشمه مهر و محبت مادری او مادر بزرگ بود.

مادر مثالی در قالب طبیعی در «زمین»، «آب» و «درخت» نمود یافته است. زمین به سبب باروری، پرورش دهندگی و حاصلخیزی از مهم‌ترین سمبل‌های مادر مثالی است. زمین به‌طور عام و جیکور به‌طور خاص در شعر سیاب نمود مادر مثالی است. آب، باران و رود در شعر او سرآغاز تولد و حاصلخیزی است. درختان پرتقال، توت و خوشه‌های گندم نیز از جلوه‌ها و نموده‌های باروری و مادر مثالی است.

کتابنامه

۱. اسوار، موسی. (۱۳۸۱ش). از مزامیر گل سرخ تا سرود باران - پیشگامان شعر امروز عرب - تهران: انتشارات سخن.
۲. اوداینیک، ولودیمیر والتر. (۱۳۷۹ ش). یونگ و سیاست: اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی کارل گوستا یونگ. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نو.
۳. باشلار، گاستون. (۱۳۶۴ ش). روانکاوی آتش. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: انتشارات توس.
۴. بلاطه، عیسی. (۱۹۷۱ م). بدر شاکر السیاب - حیات و شعره - بیروت: دارالنهار للنشر.
۵. دویوکور، مونیکی. (۱۳۷۳ ش). رمزهای زنده جان. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز.
۶. رجایی، نجمه. (۱۳۸۱ ش). اسطوره‌های رهایی، تحلیل روانشناسانه اسطوره در شعر عربی معاصر. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۷. زمانی، کریم. (۱۳۷۹ ش). شرح جامع مثنوی معنوی. تهران: انتشارات اطلاعات.
۸. ستاری، جلال. (۱۳۶۶ ش). حالات عشق مجنون. تهران: توس.
۹. السیاب، بدر شاکر. (۱۹۷۱). دیوان بدر شاکر السیاب. مجلدین. بیروت: دار العوده.
۱۰. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰ ش). شعر معاصر عرب. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.

۱۱. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳ ش). نقد ادبی. تهران: فردوس
۱۲. ———. (۱۳۷۶ ش). بیان. فردوس: تهران.
۱۳. کندی، علی. (۲۰۰۳ م). الرمز و القناع فی الشعر العربی الحدیث. دار الکتب الجدید المتحدہ: بیروت.
۱۴. گورین، ویلفرد و دیگران (۱۳۷۰ ش). راهنمای رویکردهای نقد ادبی. ترجمه زهرا میهن خواه. تهران: اطلاعات.
۱۵. محمدی، م. (۱۳۷۴ ش). فرهنگ تلمیحات شعر معاصر ایران. تهران: نشر میترا.
۱۶. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۵۲ ش). انسان و سمبول‌هایش. ترجمه ابوطالب صارمی. تهران: امیرکبیر.
۱۷. ———. (۱۳۶۸ ش). چهار صورت مثالی. ترجمه‌ی پروین فرامرزی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
18. Leitch, Vincent B. (Ed.) (2001), *Theory and Criticism*, New York: Norton Littleton.